

تیکه توکه نه! تیکه تاک!

دلینگ دلینگ به صدا درآمد و گفت: «اصلاً می دانید آقای دقیق وقتی در پاریس تبعید بود، هر روز سر ساعت مشخصی برای نماز خارج می شد؟ وقتی ساعت های پلیس های فرانسه مثل شما خواب آلود می شدند، آن ها زمان درست را از روی وقت نماز آقای دقیق می فهمیدند.»
عقربه ی کوچک و بزرگ با هم گفتند: «الان وقت ملاقات مهم آقای دقیق است. پس همگی با صدای بلند صدایش می زنیم.»
ساعت، بادی به زنگش انداخت و دلینگ دلینگ امام خمینی (ره) را صدا زد. امام خمینی (ره) نگاهی به ساعت کردند و لبخند زدند.

تیکه...توک
تیکه...توک
عقربه های کوچک و بزرگ می چرخیدند. ساعتک تلنگری به آن ها زد و گفت: «بدوید عقربه ها، چرا خواب آلودید؟ باید ساعت ۱۰ را به آقای دقیق نشان دهید. وقت صبحانه است.»
عقربه ی بزرگ تیک تیک چرخید و گفت: «خب همه ی ساعت ها گاهی خواب می مانند، مگر چیست؟» ساعت با اخم گفت: «اصلاً می دانید آقای دقیق هر کاری را سر وقت آن انجام می دهد؟ بدوید. تیک توک نه. تیک تاک! باید کارتان را درست انجام دهید.»

تیکه...تاک
تیکه...تاک
«ساعت ۴ وقت پیاده روی آقای دقیق است؛ پیاده روی روزانه به مدت ۲۵ تا ۳۰ دقیقه. این برنامه هیچ وقت تعطیل نمی شود.»

تیکه...تاک
تیکه...تاک
«الان وقت نماز است. خیلی مراقب باشید، آقای دقیق روی ساعت نماز خیلی خیلی حساس است.»
عقربه ی کوچک بی صدا جلورفت و گفت: «حالایک بار خواب ماندن که چیزی نیست!» ساعت از عصبانیت زنگش

